

# بررسی چند واژه فارسی

جواد برومند سعید

## ābe

پسوند آبه/آوه که در واژه‌های گرمابه، سردابه، پزاوه، پاوه، ساوه، سودابه، رودابه، چنابه و... وجود دارد صورت قدیم‌تر آن در سوتاپک<sup>۱</sup> (= سودابه) و احياناً روتاپک (= رودابه) به صورت «آهک» در فارسی میانه به کار رفته است.  
آبه/آوه می‌تواند از تحول طبیعی آهک = آوگ/آبگ = آوج = آبه/آوه به دست آمده باشد. بعضی از واژه‌نویسان این پسوند را در ترکیب همان «آب» مایع معروف تشخیص داده‌اند، اما به طوری که می‌بینیم در ساختمان واژه‌هایی به کار رفته است که مفهوم آن در بسیاری از آن واژه‌ها نمی‌تواند نقشی داشته باشد.  
از جمله:

**پزاوه:** به معنی داش و کوره است که در آن ظرف سفالین و خشت و گچ و آهک پزند «برهان قاطع». جزء اول این ترکیب به طوری که روشن است «پز» ریشه پختن است. بنابراین جزء دوم با توجه به نقش معنایی نمی‌تواند به معنی آب مایع معروف باشد. بلکه مفهوم مکان و جایگاه از آن استنباط می‌شود و پزاوه روی هم به معنی جایگاه پختن می‌آید.



**کجاوه:** اطاقکی دو لنگه بوده و برای نشیمن مسافران آن را بر روی فیل یا شتر می‌بستند، تا مسافر رنج راه و سختی سفر را درک نکند. این واژه به صورت‌های کجابه، کزاهه، گزاهه، غزاهه، قزاهه و... در ادبیات فارسی دیده می‌شود.

جزء اول این واژه در ترکیب دیگری با همین تنوع وجود دارد و آن کزاغند، قزاغند، غزاغند و... است. این جزء به طوری که روشن است «کز» به معنی ابریشم خام کم بهاست که در زیر لباس جنگی می‌پوشیدند آنندراج در شرح کجاوه با تأکید وجود «کج» (= کز) به معنی ابریشم خام می‌نویسد: «نشیمن و جایگاهی که بر استر و شتر بار

کنند و در هر طرفی یکی بنشینند و در اول کرسی واری از ریسمان ساختند و با ریسمان کجین از پهلوی استر آونگ کردند و در آن نشستند و کژاونگ و کژاوه خواندند. چون زاع پارسی باجیم تبدیل می پذیرد کجاوه گفتند و او را با باء عربی مبدل نمودند. کجاوه نیز نامیده شد.»

روشن است که این فقه اللغه نمی تواند درست باشد، زیرا «آونگ» در زبان فارسی به «آوه» یا «آبه» تبدیل نمی شود. دیگر توجیحات نیز بر همین قیاس بی اساس است.

بنابراین اگر کجاوه را مرکب از کج (= ابریشم خام) و آوه (= جایگاه و محفظه) بگیریم در توجیه آن می توان چنین تصور کرد که داخل اطاقک را از «کژ» می پوشاندند تا برای نشیمن مسافران دور آهنگ نرم و راحت بوده و بتوانند حتی دمی هم در خواب بیاسایند.

گر تشنگان بادیه را چنان به لب رسد تو خفته در کجاوه به خواب خوش اندری

«اسعدی»



**سردابه:** برهان قاطع می نویسد: «به معنی سرداب که خانه زیرزمینی باشد و خانه تابستانی بسیار سرد را نیز گویند.» اقرب الموارد این ترکیب را از سرد به معنی بارد و آب به معنی ماء آورده است. ادی شیر نیز آن را مرکب از سرد به معنی بارد و آب را به معنی ماء می داند. احتمالاً این اشتباه ناشی از آن جاست که آن ها به صورت معرب این کلمه نظر داشته اند. زیرا سردابه در تعریب به صورت سرداب تغییر می کند. در حالی که سردابه جائی است در زیر زمین، گاهی اوقات مکانی است که آب اصلاً در آن جانیست: «پس او را به زندان کردند و حمله کردند و به زیر زندان سردابه کردند تا بگیرد.» ترجمه تاریخ طبری به نقل لغت نامه. بنابراین سردابه را می توان از سرد به معنی بارد و «آبه» به معنی جا و مکان دانست که روی هم افاده معنی سردخانه یا جای سرد می کند.



**پاوه:** این واژه از «پا» ریشه فعل پائیدن و حفاظت کردن و پسوند «آوه» به معنی جایگاه و مکان ساخته شده و روی هم پاوه دارای مفهومی مانند پادگان نظامی، یا جایگاه پائیدنی می باشد.



ساوه: این واژه نیز مرکب از «سه + آوه» می باشد. و مفهوم سه دیر، یا سه عمارت را دارد، به اعتبار این که در آن جا سه یادمان بر روی قبر سه پادشاه، یاسه مجوس، یا سه فرزانه برپا شده بوده است.



جنابه: بهضم اول و ثانی بهالف کشیده، فتح یای ابجد دو کودک را گویند که به یکبار از مادر متولد شده باشند و عرب توأمان گویند. «برهان قاطع».

در این واژه اگر پسوند «آبه» یعنی جزء دوم ترکیب را به معنی جایگاه و محل، یا به طور خاص تر زهدان بدانیم جزء اول آن «جن» می تواند صورت دیگری از «جم» باشد و «جم» در بیشتر گویش های ایرانی به معنی دوقلو است. به صورت جملو در گویش کرمان و جملی<sup>۲</sup> در گویش بهدینان کرمان وجود دارد. تبدیل «م» به «ن» در زبان فارسی معمول است. مانند جمدرخانه = جندرخانه و نردبام = نردبان در این صورت جنابه به معنی دو کودک از یک شکم است:

دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا	مصادر بخت یگانه زای صفاهان
بلکه چو جوزا دو میوه اند جنابه	عرش و جناب جهانگشای صفاهان

خاقانی، ص ۳۵۳

قصه چه کنم که در ره عشق      با محنت و غم جنابه زادیم  
«سنایی»



سودابه: این واژه نیز از دو جزء ترکیب شده است، که جزء دوم آن «آبه» می تواند به معنی جایگاه یا زهدان باشد، جزء نخست «سوتا» می تواند صورت دیگری از «ستی» باشد. در این تحول قلب ویل در زبان فارسی وجود دارد مانند: درویزه = درویزه. «چون بر بالا نشیب برآید و فرود آید تکبیر گوید و در راه درویزه نکند الا انک به ضرورت باشد».

اوراد الاحباب، ص ۱۶۲

و تبدیل «1=1» نیز وجود دارد مانند: شنیدن = شنودن.

در زبان سانسکریت واژه سیتا تقریباً معادل واژه «ستی» است. برهان قاطع می نویسد: ستی به زبان هندی زنی را گویند که خود را با شوهر خود که مرده باشد در آتش اندازد و بسوزد.

۱. نك: نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، دوره اول، شماره ۳، مهرماه ۱۳۴۳.

۲. نك: فرهنگ بهدینان: تالیف جمشید سروشیان.

لغت نامه دهخدا و استاد مینوی در کلیله و دمنه «ستی» را متحول از «سیدتی» عربی دانسته‌اند. این تحول هرگز با قوانین تحول زبان فارسی تطبیق نمی‌کند.  
 بنابراین سودابه از ترکیب سوتا (=ستی) + آپک = سوتاپک = سودابه حاصل شده و مفهوم زن (= دخترزا) از آن استنباط می‌شود.



رودابه: نام دختر مهرباب کابلی است که زال او را به زنی گرفت و رستم از او تولد یافت «فرهنگ‌ها».

در وجه اشتقاق این نام فرهنگ شاهنامه نوشته است: «آب در آخر کلمه به معنی تابش و جلوه ورود به معنی فرزند است رودابه یعنی فرزند تابان، یا این که دارای رشد و نمو و قامت تابان. چون رود به معنی نمو و روئیدگی است.» فرهنگ نظام می‌نویسد: «حرکت حرف اول رودابه مشکوک است؛ در سنسکریت روس [رُ] به معنی بهشت است و آب به معنی حاصل کردن و معنی ترکیبی رودابه (داده بهشت) است.»

این هردو توجیه برخاسته از آن میان «آب» و «آبه» تفاوتی قایل نشده‌اند از این روی گمان‌های بعدی آن‌ها نیز بر همین قیاس نادرست است.

به‌رحال رودابه واژه مرکبی است که جزء اول آن «رود» است و رود معانی متعددی دارد. از جمله: روئیدن، زاری کردن، جاری شدن، بالا رفتن و به معنی پسر نیز آمده است:

دل بدان رود گرامی چه کنم گرندهم  
 از آن دمی که ز چشمم برفت رود عزیز  
 مادر دهر ندارد پسری بهتر از این  
 کنار دامن من همچو رود جیحون است حافظ

آنندراج در معنی «رود» می‌نویسد: فرزند و پسر و آن را در وقت تصغیر «رودک» گویند.

در این صورت واژه «ریدک» که در پهلوی و فارسی نو کاربرد دارد باید از همین واژه ساخته شده باشد، چه تبدیل (u = ī) در زبان فارسی وجود دارد. بنابراین «رود» فقط به معنی پسر است.

ورهمه ریدکان نوینه شوند نو کیتبای کنجدین منی

«طیان»

صدو چل کنیزک اباطوق زر دو صد ریدک خوب زرین کمر

«فردوسی»

کنیزک پدید آمد اندر قبا میان بسته چون ریدکان سرای

«اسدی»

از این قرار رودابه از ترکیب رود (= پسر) و آبه (جایگاه) به دست آمده و مفهوم پسرزا از آن استنباط می‌شود. به طوری که از شاهنامه برمی‌آید رودابه «پسرزا» مادر رستم است.

رستم: چون سخن بدین جا کشید بی‌مورد نیست که پیشنهاد خود را راجع به اشتقاق واژه رستم ارائه کنم. درباره رستم اظهارنظرهای گوناگونی شده است<sup>۱</sup> بعضی واژه رستم را از «رود» به معنی بالیدن و نمو کردن و جزء دوم را از «تخم» = تهتم = تم» به معنی بزرگ و درشت انگاشته‌اند. در جزء دوم این واژه بحثی نیست. اما اگر جزء اول را از ریشه نمو و روئیدن بگیریم، این اشکال پیش می‌آید که این ریشه مخصوص رشد انسانی نیست و مربوط به رشد گیاه و تالک است. از این جمله واژه «روستا» را می‌توان مثل زدگرچه تاکنون توجیهی در اشتقاق آن ارائه نشده است، اما به نظر می‌رسد که از ریشه «رود» به معنی رستن و روئیدن آمده است در پهلوی رستاگ، معرب آن رستاق و رزداق، و از آن مفهوم مزرعه و کشتزار فهمیده می‌شود.

به هر حال اگر جزء نخست «رستم» را «رود» به معنی «پسر» بگیریم علاوه بر هم آهنگی با «رودابه» نام مادرش در ترکیب با «تخم» که به معنی بزرگ و درشت است نیز سازگاری دارد. در این صورت «رستم» به معنی «پسر درشت» می‌آید و این معنی با زایش غیرطبیعی رستم نیز تطبیق می‌کند. زیرا رستم در شکم مادر آن قدر درشت بود که مادرش نتوانست با زایش طبیعی او را به دنیا بیاورد. سرانجام پهلوی رودابه را شکافته و رستم را از پهلویش بیرون آوردند و زایش رستمی (= سزارین) از آن جا سابقه دارد.



گرمابه: ساختمان این واژه شاید منشاء این تصور بوده است که «آبه» جزء پایانی این واژه و واژه‌های مشابه را «آب» بدانند. در صورتی که نقش این ترکیب بیشتر مبتنی بر جای گرم است نه بر آب گرم آن، زیرا در زبان فارسی هر جا منظور منحصرأ از آب گرم بدون توجه به جای آن باشد به آن «آبگرم» گویند.

۱. نک: برهان قاطع چاپ دکتر معین زیر واژه رستم و جلد دوم پشت‌ها ترجمه پورداود، ص ۱۳۹.